

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

سخن در فرمایش محقق رشتی بود که فرمودند اجازه کاشف است از رضای تقدیری. که آن رضای تقدیری هم مقارن با معامله‌ای است که از فضول سر زده. بنابراین معامله‌ای که از فضول سر زده است در همان حین تحقق واجد شرط بوده که همان رضای تقدیری باشد و بنابراین از همان موقع این معامله می‌تواند صحیح باشد و اجازه کاشف باشد از صحت واقعیه بدون تأثیر خود اجازه بر صحت.

حضرت امام قدس سره که این فرمایش را از ایشان نقل می‌فرمایند به طور تفصیل تقریباً در سه مرحله بحث می‌فرمایند. یکی بحث صغروی که آیا واقعاً اجازه کاشف از رضای تقدیری هست یا نه؟ که ایشان مدعی است کاشف است.

مقام دوم و بحث دوم در کبری است که حالا فرض کنیم کاشف بود، آیا این کفایت می‌کند برای صحت معامله؛ رضای تقدیری؟

و بحث سوم با محقق رشتی در اجوبه‌ای است که ایشان از آن اشکالات اربعه‌ای که طرح فرمودند دادند که آیا آن جواب‌هایی که ایشان به آن اشکالات دادند این جواب‌ها صحیح و قابل پذیرفتن هست یا نه؟

اما صغری: در صغری، مجموع کلمات حضرت امام قدس سره برمی‌آید که ایشان شش احتمال، شش تفسیر کأن برای این مدعا تعریف می‌فرمایند و همه آن‌ها را اشکال می‌کنند.

تفسیر اول که بگوییم اجازه کاشف است از رضای تقدیری، این است که مقصود این است که اجازه‌ای که از اصیل سر می‌زند این به دلالت اللفظیة دلالت می‌کند بر اجازه، دلالت می‌کند بر رضای تقدیری. یعنی وقتی که اصیل بعد از این که مطلع شد که فضول ماشین او را مثلاً فروخته است اجزت هذه المعاملة. این جمله «اجزت هذه المعاملة» به دلالت اللفظیة بگوییم دلالت می‌کند بر این که من آن زمان هم رضایت تقدیری داشته‌ام، رضای

تقدیری برای من موجود بوده است شبیه دلالت جمله خبریه و مخبریه که دلالت لفظیه است، می‌گوییم جاء زید، این جاء زید دال است و کاشف است از آمدن زید که مخبریه باشد. این جا هم بگوییم وقتی می‌گوید أجزت هذه المعاملة، این به دلالت اللفظیه کاشف است از وجود رضای تقدیری حین المعامله. ایشان می‌فرماید که این بالضروره باطل است، معلوم است که أجزت هذه المعاملة هیچ‌گونه دلالتی نه مطابقی، نه تضمنی، نه التزامی ندارد بر این که من آن موقع رضای تقدیری داشتم. و ایشان می‌فرمایند که «و لا أظنه كان قائلاً بذلك» گمان هم نمی‌کنم که محقق رشتی این تفسیر را مرادشان باشد. این فرمایش اول، تفسیر اول در پاسخ از آن که این مقبول نیست، ممکن نیست و هی باطل بالضروره. چون دلالت لفظیه ندارد، «أجزت هذه المعاملة» در این که من در آن زمان رضایت تقدیری داشتم. حالا برمی‌گردیم یک تعلیقی شاید بر این سخن باشد.

تفسیر دوم: می‌فرمایند که ممکن است مقصود این باشد که این کاشف است از جهت این که این اجازه؟؟ پدیده است، معلوم است، قهراً علت می‌خواهد. یا این که یک امری است که مبادی می‌خواهد. اجازه که همین جوری از شخص سر نمی‌زند، یک مبادی می‌خواهد، تصور مصلحت بکند، بعد ببیند این مصلحت مزاحمی ندارد، این مصلحت در حد زیادی هست تا انقذاح اراده در نفس او بشود، انقذاح اراده که در نفس او شد بعد بگوید خب من تا اجازه نکنم معامله صحیح نمی‌شود بعد به خاطر صحت معامله بیاید بگوید اجزت. یک مبادی این چنینی باید در نفس تحقق پیدا کند تا منجر به اجازه بشود.

پس این که ایشان می‌فرمایند که اجازه کاشف است از قبیل کشف معلول عن علته، یا کشف امر دارای مبادی از تحقق مبادی. این جا هم بگوییم این مقصود است، نه دلالت لفظیه. بلکه به عنوان این که این اجازه خودش پدیده‌ای است، یک موجودی است، این موجود یا موجودی است که معلول یک علتی است، پس معلول إنّ کشف علت می‌کند. یا موجودی است که یک مبادی می‌خواهد که آن مبادی باید تحقق پیدا کند تا این موجود بشود. خب پس بنابراین؟؟؟ ذو المبادی که موجود شد قهراً کاشف از وجود آن مبادی است. وقتی یک کسی فعلی را انجام می‌دهد این فعل کاشف از این است که این اراده دارد، تصور مصلحت کرده، تصدیق مصلحت کرده و امثال ذلک. این مقصود باشد، مقصود محقق رشتی.

این مسأله را ایشان چند مناقشه در آن می‌فرماید. مناقشه اولی این است که می‌فرمایند «أنّ الرضا التقديری فی حال عدمه لا یمكن أن یکون کاشفاً و لا منکشفاً و لا مبادی وجود الإجازة أو غیرها» می‌فرمایند که رضای تقدیری در حالی که معدوم است یعنی چون آن معلقٌ علیّه آن حاصل نشده، معلقٌ علیّه رضا چیه؟ عبارت است از توجه به این که مصلحت دارد، این به نفعش است، و امثال ذلک. پس آن زمان که این شخص غافل از این امور بوده، آن وقت که معدوم بود، این رضا در بحث حاصل نبوده چون توجه نبوده، غفلت بوده. خب رضای تقدیری معدوم نه می‌تواند کاشف باشد نه می‌تواند منکشف باشد. چون نیست کاشف از چی باشد؟ چون نیست منکشف به چی باشد؟ یعنی یک کاشف از چی کشف می‌کند؟ از یک امر معدوم کشف بکند؟ پس بنابراین... و باز آن رضای تقدیری که در حال عدم حتی نمی‌تواند مبادی یک امری باشد، چون معدوم است، نیست، چیزی که نیست چه جوری از مبادی یک امری خواهد بود. نه از مبادی اجازه می‌تواند باشد که بگوییم این اجازه متأخره یکی از مبادی آن، عبارت است از آن رضای تقدیری سابق. این رضای تقدیری سابق که معدوم بود چه جور می‌شود جزو مبادی این موجود باشد؟

س: می‌شود گفت فاقد شیء معطی شیء نمی‌شود؟

ج: این هم از این باب است که معدوم است، معدوم معنا ندارد که کارایی داشته باشد، کاشف باشد یا اصلاً منکشف باشد، نیست دیگه.

پس بنابراین یک مطلب که پس این اصلاً معقول نیست. اگر بخواهیم بگوییم رضای تقدیری در حالت عدم این منکشف می‌شود به این اجازه فرد. این معقول نیست. «مضافاً الی أنّ کاشفیتها عن الرضا الفعلی بالعقد لا تنکر» بله قبل از آن، «مع أنّ إجازة الفعلیة لابد بأن یکون من مبادیها الرضا الفعلی و لا یعقل أن یکون علتها أو من مبادیها الرضا التقديری».

ایشان می‌فرماید که این اجازه که الان اصیل می‌آید می‌گوید «اجزت هذه المعاملة» این قهراً این اجزت الان یکی از مبادی آن مسلّم چیه؟ رضای فعلی است دیگه. اگر الان در نفس این اصیل رضای فعلی تحقق نداشته باشد به این معامله، بلکه کراهت داشته، متنفر باشد نمی‌آید بگوید اجزت. پس این اجزت حتماً کاشف از رضای

فعلی خواهد بود و این مبدأ را دارد. وقتی این مبدأ را دارد دیگه نمی‌توانیم بگوییم علت تحقق این رضای تقدیری است. یا از مبادی این اجازه رضای تقدیری است تا نظیر کشف معلول از علت یا ذو المبادی عن المبادی، این اجازه بخواهد کاشف از آن رضای تقدیری باشد. بعد از این که این رضای قطعاً یکی از مبادی آن رضایت فعلی است که در نفس او محقق است، خب دیگه نمی‌توانیم باز بگوییم در عین حال یکی از مبادی آن عبارت است از رضای تقدیری. چرا نمی‌توانیم بگوییم؟ چون رضای فعلی معلول توجه است، محاسبه است. تقدیری یعنی توجه نداری، محاسبه نکردی. محاسبه کردن و نکردن که نمی‌شود با هم جمع بشود. غفلت و عدم غفلت که نمی‌تواند با هم جمع بشود.

س: حاج آقا متعلق رضایت...

ج: یک چیز است، حالا می‌گوییم، حالا این تتمه را که بگوییم این مطلب را ایشان می‌گوید.
«مضافاً إلى أن كاشفيتها عن الرضا الفعلي بالعقد لا تنكر، فلا سبيل إلى القول بأنّها كاشفة عن الرضا التقديريّ فقط»

ایشان می‌فرمایند که باز خدمت محقق رشتی مثلاً می‌گوییم که شما که نمی‌توانید انکار کنید که وقتی اصیل می‌آید می‌گوید «أجزت هذه المعاملة» بگویند این رضای فعلی ندارد، این که قابل انکار نیست؟ قطعاً رضای فعلی را دارد. بنابراین نمی‌شود گفت این «أجزت» ی اصیل، این فقط کاشف از رضای تقدیری است و کاشف از رضای فعلی نیست. این خلاف ضرورت و خلاف واقع و خلاف وجدان است. چون حتماً رضای فعلی باید موجود بشود تا این بیاید بگوید. بنابراین اگر بخواهیم خیلی مماشات کنیم با جنابعالی باید چه بگوییم؟ باید بگوییم این اجازه هم کاشف از رضای فعلی است و هم کاشف از رضای تقدیری است. باید این جوری بگوییم، و الا نمی‌توانیم بگوییم نه این اجازه فقط کاشف از رضای تقدیری است و کاشف از رضای فعلی نیست. این را که نمی‌توانیم بگوییم چون این اجازه موجود قطعاً از مبادی اش رضایت فعلیه است در نفس اصیل. پس فوق آن چیزی که حالا می‌شود گفت مماشاتاً لکم این است که بگوییم می‌خواهد کاشف از هر دو باشد.

س:....

ج: همین که توی منطق می‌گویند «الجزیی لا یکون کاسباً و لا مکتسباً» این جا حیث کاشفیت آن را کار داریم، دیگه امر معدوم است، امر معدوم که نمی‌تواند منکشف به یک چیزی باشد. آن سرّ کلام این جاست، یعنی شما می‌خواهید بگویید این اجازه کاشف از چیه؟ می‌گویید رضای تقدیری؛ رضای تقدیری در حال عدم چیزی نیست که بخواهد این کاشف از او باشد. این حرف اصلی این است. قهراً این قسمتش هم دیگه تنمّه کلام این بوده مثل این که در منطق می‌گویند «الجزیی لایکون کاسباً و لامکتسباً» حالا این جا هم می‌فرماید امر معدوم نباشد، و نه منکشف، هیچ کدام. پس اجازه نمی‌تواند کاشف از او باشد.

س: حاج آقا متعلق؟؟ عقد سابق بود، اگر عقد سابق است؟؟ نه زمان الان را، اتفاقاً رضایت او فعلی نمی‌شود، به مصلحت و مفسده الان نمی‌خواهد نگاه کند. مصلحت و مفسده‌ای که آن موقع موجود بوده را نگاه می‌کند.

ج: می‌دانم، ولو الان مفسده داشته باشد؟

س: الان باید مصلحت داشته باشد، مانع نباید برای الان باشد.

ج: نه، کار به آن موقع ندارد. این معنای لفظی و این آقای اصیل قائل به کشف حقیقی باشند اما اگر بگوید نه اجازه ناقله است، من الان دارم اجازه می‌کنم از حالا به بعد.

س: عرضم این است اگر مصلحت در سابق بوده است کأنّ رضایتش هم بوده دیگه.

ج: کأنّ یعنی چی؟ خودت می‌گویی کأنّ، یعنی چی؟ یعنی واقعاً این رضایت موجود بود در قلبش آن موقع؟ خودتان می‌گویید تقدیری است یعنی اگر متوجه بود در حالی که نبوده که. مثل این که شما بگویید اگر من در زمان 61 هجری در کربلا بودم ان شاء الله با حضرت سید الشهداء بودم و شهید می‌شدم ولی حالا که نبودید. ایشان همین را دارد می‌گوید، می‌گوید این معلقٌ علیه آن که نبوده که، پس این معدوم است، آن رضا معدوم است در آن زمان. وقتی در آن زمان معدوم است، چی از آن موقع شما کشف می‌کنید.

خب این اجازه بفرمایید وقتی که ما منتقل شدیم به یک بخش دیگری از استدلال و بخشی را نقل کردیم این اشکالات که به قبل باید اشکال بکنید کلام را گسستید و باید دوباره تکرار بکنیم.

پس چی شد؟ اشکال دوم ایشان این شد که ایشان می‌فرمایند این اجازه فعلیه قطعاً کاشف از رضایت فعلیه هست و این از مبادی اش قطعاً هست. این را که نمی‌شود انکار کرد و اگر شما بخواهید بگویید که اجازه فعلیه کاشف از رضایت فعلیه نیست، فقط کاشف از رضای تقدیری است. این که خلاف واقع است حالا صرف نظر از اشکال قبلی مان که گفتیم این امر عدم است و منکشف نمی‌تواند باشد. از آن صرف نظر کردیم. حرف مان این است که این نمی‌تواند فقط کاشف از چی باشد؟ کاشف از رضای تقدیری باشد و کاشف از رضای فعلی نباشد. اگر به فرمایش شما مماشات کنیم باید بگوییم کاشف از هر دو است. هم رضای فعلی، هم رضای تقدیری. فحینئذ نقول: حالا که باید کاشف از هر دو باشد می‌گوییم «إِنَّ الْجَمْعَ بَيْنَ الْكَاشِفِيَّةِ عَنِ الْأَمْرِ الْفَعْلِيِّ وَ التَّقْدِيرِيِّ، جَمْعٌ بَيْنَ الْمُتَنَافِيَيْنِ» و این مبطل بود.

س: یک بار دیگر می‌فرماید.

ج: «إِنَّ الْجَمْعَ بَيْنَ الْكَاشِفِيَّةِ عَنِ الْأَمْرِ الْفَعْلِيِّ (که رضای فعلی باشد) وَ التَّقْدِيرِيِّ (که رضای تقدیری باشد)، جَمْعٌ بَيْنَ الْمُتَنَافِيَيْنِ» چرا؟ «فَإِنَّ زَمَانَ الْمُنْكَشِفِينَ إِنْ كَانَ وَاحِدًا، لَا يَعْقِلُ ثُبُوتَ الرِّضَا الْفَعْلِيِّ وَ التَّقْدِيرِيِّ مَعًا، حَتَّى تَكُونَ الْإِجَازَةُ كَاشِفَةً عَنْهُمَا.» زیرا این زمان منکشف‌ها، منکشف چیه؟ رضایت است. «فَإِنَّ زَمَانَ الْمُنْكَشِفِينَ إِنْ كَانَ وَاحِدًا» که بگوییم همین الان، هم رضایت فعلی موجود دارد؛ اجازه دارد کشف از رضا می‌کند دیگه، رضا می‌شود منکشف. این منکشف اگر زمانش را واحد قرار می‌دهید، می‌گویید همین الان هم رضای فعلی موجود است، هم رضای تقدیری. یا آن زمانی که فضولی انجام داده هم رضای فعلی بوده، هم رضای تقدیری بوده. خب اگر این طور باشد این که معقول نیست. اما آن زمان، زمانی که فضولی معامله را انجام داده، معقول نیست که بگوییم که هم رضای تقدیری بوده، هم رضای فعلی بوده. مفروض مان این است که رضای فعلی آن موقع نبوده و این خلف فرض است. اگر الان می‌خواهید بگویید که هم رضای فعلی موجود است، هم الان رضای تقدیری موجود است یعنی حین اجازه، الان هم رضای فعلی موجود است، هم رضای تقدیری موجود است، الان موجود است ولی آن موقع نبوده، خب این لازمه اش این است که باز معدوم نیست. چون رضای فعلی دارد یعنی غفلت از مصالح ندارد، از نافع بودن معامله ندارد. رضای تقدیری دارد یعنی از این‌ها غفلت دارد، که اگر

به این‌ها توجه داشته... پس بنابراین لازمه این جمع بین مناقضین است دیگه، هم غفلت دارد هم ندارد. هم تصدیق به منافع دارد هم ندارد. پس بنابراین اگر زمان‌شان را یکی می‌گیرید که این معقول نیست. «و لو كان الزمان مختلفاً» بگویند رضای فعلی مال یک زمان است، رضای تقدیری مال یک زمان دیگر. یعنی این اجازه مثلاً کشف می‌کند از اجازه فعلیه حالا و از اجازه تقدیریه در آن زمان. این را هم می‌فرمایند «لا یعقل أن تكون الإجازة الشخصية و الإنشاء الجزیّ بلا قید کاشفاً عن الرضا الفعّلی فی هذا الزمان و الرضا التقديری فی زمان صدور العقد» ایشان می‌فرمایند که معقول نیست این اجازه جزئیّه خارجیه‌ای که الان محقق شده و هیچ قیدی به آن نزده؛ گفته «أجزت هذه المعاملة» نگفته «أجزت هذه المعاملة من حين صدوره» بلا قید گفته اجزت هذه المعاملة. این می‌فرمایند معقول نیست که این اجازه شخصیه کاشف باشد از رضای فعلی در این زمان که الان دارد اجازه می‌دهد و رضا التقدیری فی زمان صدور العقد. این معقول نیست. وجه عدم معقولیت را بیان نکرده. این معقول نیست که یک چیزی کاشف از دو تا مطلب باشد. از چیزهایی که بعداً می‌فرمایند که یعنی در عرض هم این اجازه بخواهد در عرض هم دو تا منکشف داشته باشد که هیچ کدام به دیگری توقف نداشته باشد، این می‌فرمایند معقول نیست چون مثل این که کأن استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم می‌آید، یا این که نه چون یکی‌اش وجود است، یکی‌اش امر عدمی است، خب اگر این را بخواهیم بگوییم که برمی‌گردد به حرف قبل که می‌خواهد بگویند چون در حال عدم است و رضای تقدیری معدوم است و این نمی‌تواند کاشف از معدوم باشد. اگر این مقصودشان است در عدم معقولیت؟ این برمی‌گردد به قبل. ظاهراً مقصود ایشان به قرینه بعد که می‌فرمایند «و لو قيل» مقصود ایشان این است که امر جزئی حقیقی است، این امر جزئی حقیقی معقول نیست که دارای دو تا منکشف باشد. هم این و هم آن. که خب حالا این محل کلام است که چرا نمی‌تواند معقول باشد؟ چه وجهی دارد که شما می‌فرمایید معقول نیست؟

س:..... می‌خواهد بگویند این معقول نیست... الواحد لا یصدر الا عن الواحد، نمی‌تواند دو تا علت برای یک شخصی حقیقی باشد. چون شخص حقیقی واحد است، الواحد لا یصد الا عن الواحد. نمی‌تواند دو تا مبدأ...

ج: نه، این که علت نیست.

س:

ج: علت که نیست. این جا کاشف است. کاشف مثل اماره است. اماره بر دو جور می شود.

س: از باب تبیین تصریح کرد ایشان....

ج: بله شخصی است ولی اماره است.

بعد امر سوم، تفسیر سومی که ایشان می فرمایند که حالا از آن تفسیر می خواهیم بفهمیم که این تفسیر این جا هم چی مقصودشان بود «و لو قيل إنّ الإجازة كاشفة عن الرضا الفعلي و هو كاشفٌ عن الرضا التقديري» این جوری بیاییم بگوییم، بگوییم در عرض هم نه. مقصود این است که این اجازه مستقیماً کشف از رضای فعلی می کند. چون آن از؟؟/ یا این معلول آن است. آن وقت رضای فعلی کاشف از رضای تقدیری است، تقدیری می کند در طول پس لازم نمی آید که یک امر جزئی در عرض هم مثلاً دو تا معلول داشته باشد، دو تا منکشف داشته باشد تا شما بگویید غیر معقول است. نه، این کاشف از یک چیز است و آن رضای فعلی است. رضای فعلی کاشف از رضای تقدیری است. ایشان می فرمایند که «يقال أنّ ذلك محالٌ» می گویند این هم قابل تصویر نیست، این هم محال است. چرا؟ «لعدم تناسبٍ بين الرضا الفعلي و التقديري لا من جهة العليّة و المعلوليّة و لا كون أحدهما بوجه مبدئٍ للآخر» می فرمایند که این چطور می فرماید که شما این رضای فعلی کاشف است از رضای تقدیری؟ کاشف از رضای تقدیری در آن موقع؟ خب ایشان می فرمایند که تناسبی بین رضای فعلی و تقدیری نیست تا از باب علیت و معلولیت.... چون در باب علت و معلول در علوم عقلی گفته شده باید بین علت و معلول سنخیت باشد، تناسب باشد و الا لصدَر كل شيءٍ من كل شيءٍ. باید تناسب باشد. رضای فعلی چه تناسبی با رضای تقدیری دارد که ما بگوییم این علت برای اوست؟ این یک امر موجودی است، آن یک امر معدومی است، بین وجود عدم که تناسبی وجود ندارد. ثانیاً می فرماید که نمی توانیم بگوییم وجود فعلی از مبادی وجود تقدیری است. حالا ثالثاً را می توانیم اضافه بکنیم که این رضای فعلی چطور می تواند علت امر مقدم بر خودش باشد؟ چون رضای تقدیری را ما می توانیم در حین معامله بوده. رضای فعلی حالا است، علت وجود رضای تقدیری در سالف زمان بوده. یا رضای فعلی حالا است این از مبادی وجود است، رضای تقدیری

در سالف زمان بوده. پس بنابراین، این هم معقول نیست. پس تا به حال سه تفسیر برای فرمایش محقق رشتی گفته شد که همه این‌ها اشکال داشت و غیرمعقول بود. اول دلالت لفظیه که گفتیم معقول نیست، درست نیست. دوم: کشف علت از معلوم یا ذو المبادی للمبادی به نحو عرضی یا به نحو این که منفرداً بخواهد بخواهد از رضای تقدیری کاشف باشد، این را هم گفتیم معقول نیست. سوم این بود که نه، به نحو طولی باشد و تفسیر این جوری بکنیم، بگوییم اجازه اولاً و مباشرة کاشف از رضای فعلی است، و در طول آن کاشف از رضای تقدیری است. خب این را هم گفتیم که غیرمعقول است. این حالا سه احتمال که ایشان می‌فرماید که می‌فرمایند غیرمعقول است.

س: حاج آقا رضای مقدره می‌خواهیم....

ج: حالا آن‌ها هم می‌آید، حالا احتمالات ایشان را بگوییم چون....

تا این جا که بحث کردیم یک نکته‌ای را ما برگردیم به آن اولی که ایشان فرمودند که دلالت لفظیه این جا معقول نیست. آن اولی بود. این مطالبی که بعد گفته می‌شود خب اگر این‌ها دلالت التزام بتواند درست کند. توی دلالت لفظیه، دلالت مطابقی داریم، دلالت تضمنی داریم، دلالت التزام هم داریم. دلالت التزام؛ دلالت لفظ است بر معنای خارج لازم. که دلالت یک دلالت طولی است. یعنی لفظ دلالت می‌کند بر معنای مطابقی، چون بین معنای مطابقی و آن معنای خارج لازم ترابط و لزوم هست فلذا لفظ کاشف از معنای مطابقی قهراً از آن هم کاشف است و این را هم جزو دلالات لفظیه می‌شمارند. دلالت التزام را. منتها حالا حرف سر این است که لزوم باید لزوم بین به معنی الاخص باشد تا لذا دلالت بشود لفظیه؟ یا نه لزوم غیر بین یا بین بالمعنی الأعم هم این هم کفایت می‌کند برای دلالت لفظیه؟ خب معروف این است که باید بین باشد. البته منکر هم داریم، بعضی‌ها اصلاً دلالت التزام را قبول ندارند که جزو دلالات لفظیه باشد. منتها معروف عند المناطقه و عند الاصولیین این است که دلالت التزامیه جزو دلالات لفظیه هست. حالا این که آن جا ایشان فرمود که اگر این مقصود باشد، این باطل بالضرورة، خب کسی آن جا ممکن است بگوید دلالت التزام دارد. حالا به چه بیان، بیان دلالت التزام به این‌هایی باشد که حالا بعداً یکی یکی می‌گوییم، اگر این‌ها را ابطال کردیم خیلی خوب آن دلالت التزام را هم مثلاً باطل می‌شود. و

این‌ها خودش به تنهایی همین طوری ادعا کنیم بدون این‌ها دلالت لفظیه این جا نیست، این کلام ناقص خواهد بود. چرا دلالت لفظیه نیست؟ همین جور خودش بطلانی در قبال بطلان این چیزهایی که بعد می‌گوییم ندارد. به خاطر این است که آن‌ها باطل است. دلالت التزامیه بخواهد درست بشود یا به این امور باید باشد که این امور هم باطل است مثلاً.

خب چهارم: چهارم این است که این جور تفسیر کنیم...

س: دلالت التزامی فرمودید ممکن است باشد...

ج: بله، کسی می‌گوید چرا شما می‌گویید باطل است ما می‌گوییم دلالت التزامیه دارد. چرا؟ بیان دلالت التزامیه‌اش هم این جوری است که قبلاً توضیح می‌دادم کلام محقق رشتی را، این جور می‌گوید، می‌گوید الان که دارد این کلام دلالت می‌کند، این اجازه دلالت می‌کند بر رضایت. رضایت دلالت می‌کند بر این که این مصلحت و مفسده، این‌ها را ملاحظه کرده، سبک و سنگین کرده دیده این به نفعش است. این دلالت می‌کند بر این که پس اگر آن موقع هم این مبادی برای او بود، تخلف معلول از علت که معقول نیست، پس این مبادی اگر آن موقع هم بود رضایت حاصل بود.

س: لازم بین اخص نیست که دلالت لفظی شکل بگیرد.

ج: کسی ممکن است این جور بگوید. یک إن قلتی هست راجع به آن که بگوید این جوری. و اگر کسی جواب بده که آقا این دلالت لفظیه نیست. شاید همه قائل باشند که دلالت التزام، دلالت لفظیه نیست. یا بگوید این بین بالمعنی الأخص نیست. و حال این که چرا بین بالمعنی الأخص نیست؟ هر کسی تا می‌شنود که این رضایت دارد می‌فهمد یعنی؟؟/ محاسبه کرده. این محاسبه که این جا باعث شده اگر آن موقع هم بود خب همین را می‌گفت.

س: اولی می‌شود، دومی یک ذره...

ج: بله؟

س: ... اولی‌اش که الان مصلحت دارد این التزام دارد اما التزام دومی که در سابق الایام هم....

ج: خب این اشکالش است، اشکال این نیست که این غلط است. اشکال این است که این ملازمه ندارد. همان حرفی که، همان اشکالی که مرحوم سید کردند قبلاً، اشکالی که آقای خویی قبلاً کردند. خود ایشان هم بعداً به بعضی‌ها اشکال می‌کنند که بله چه ملازمه‌ای دارد؟ الان مصلحت دارد آن موقع شاید مفسده داشته. ولی باز این الان تصدیق می‌کند مصلحت را، معنایش این نیست که آن موقع هم تصدیق می‌کرده یا واقعیت این چنین بوده. آن اشکالش درست است.

خب تفسیر چهارم که «بهذا يتضح الاشكال في دعوى الملازمه بينهما عقلاً» کسی بگوید آقا ما این جوری می‌خواهیم بگوییم، ما می‌خواهیم بگوییم بین رضایت فعلی یا بین اجازه حالا و رضایت تقدیریه در آن زمان، بین این دو تا ملازمه است. فلذا چون ملازمه هست وجود یکی از متلازمین کاشف از وجود ملازم آخر می‌شود. س: ملازمه بین چی و چی؟

ج: بین رضایت فعلیه و بین رضایت تقدیریه آن زمان. یا بین اجازه حالا و رضایت تقدیری در آن زمان. بین این دو تا ملازمه است، وقتی ملازمه درست شد وجود یکی از متلازمین کشف از وجود ملازمه آخر می‌کند. این که؟؟ رشتی فرموده است که اجازه کاشف از آن است، از باب ملازمه بین این دو امر است. این هم یک تفسیر. ایشان می‌گویند این هم باطل است که حالا دیگه وقت گذشته. و صلی الله علی محمد.

پایان.